

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

اگر نظر رفقا باشد ما در بحث موانع استطاعت صحبت می‌کردیم البته خب موانع استطاعت مشخص است و آن چه را که در روایت و اینها آمده مواردی است که طبعاً و بالاصاله و بالطبع می‌تواند مانع از تحقق استطاعت بشود.

یکی عبارت از مرض است حالا چه بلاواسطه یا بالواسطه اگر خود آن فرد مکلف مریض بشود یا این که ممرّض باشد و متعمّد و مسئول نسبت به آن مریض که اقرّبای نزدیک باشند یا این که فردی باشد که آن به اصطلاح متکفّل حتی فرد دیگری است گرچه از اقرّبا نباشد فرض کنید که یک شخصی است که امور یک برادر ایمانی خود را به عهده دارد! و او الان مریض شده و آن فرد الان غیر از او شخصی را ندارد باز این مسئله باز می‌تواند مانع باشد! این طور نیست که از نظر شرعی فقط ما بگوییم که آن‌هایی که تحت تکفل و عائله انسان هستند مثل پدر و مادر یا زن و بچه فقط اینها می‌توانند جنبه مانعیت داشته باشند، نه، حتی اگر فرض کنید که یک شخصی که ولو غیر از اینها باشد این متکفل است، متکفل برادر او است همسایه او است و این فرد امور او را به عهده دارد یعنی از نظر عرف و از نظر واقع و تحقق خارجی این به امور او رسیدگی می‌کند رفیق او است که آن غیر از او کسی را ندارد که بتواند به او بسپرد و امور او را انجام بدهند! ببینید دایره وسیع است دایره عائلیت و دایره مسئولیت نسبت به مسئله وسیع است! و واقعا اگر شخص غیر از همین فرد مکلف، کسی را ندارد در این جا این استطاعت حاصل نمی‌شود! این باید بماند و آن ممرّضیت فرد مریض را بکنند در صورتی که فرد دیگری نتواند بدل از او و عوض از او باشد.

یا فرض کنید که مانند تخلیه سرب که آن هم به همین کیفیت است و امثال ذلک از آن‌ها اموری که به آن مقدمه موصله لازمه تحقق وجودی تکلیف است که از او تعبیر به مقدمات وجودیه می‌شود یا تعبیر به مقدمات عقلیه می‌شود، تفاوت نمی‌کند البته مقدمات عقلیه جنبه اوسعی از او را دارد که از جمله مقدمات عقلیه حالا فرض کنید که خود تکلیف است و بلوغ و امثال ذلک و عقل و صحت و اینها مقدمات وجودی است خب مسائل دیگر.

لذا بعضی‌ها آمدند مقدمات عقلیه را اعمّ گرفتند و مقدمات از مقدمات وجودی است بعضی‌ها آمدند حدّ فاصل قائل شدند از این نقطه نظر تفاوتی ندارد بالاخره بحث بر سر آن مقدمه موصله است حالا در آن مقدمه موصله یا جهات خارجیّه دخیل هست مثل فرض کنید که تکلیف و عقل و اینها یا جهات خارجیّه دخیل نیست لحاظ شخصیّه است مثل اموری که پیش می‌آید یعنی سماوی یا غیر سماوی منظور بنده این بود که یا

امور خارجیه‌ای است که خود شخص در او دخالت دارد یا دخالت ندارد و به واسطه جوانب و اطراف بستن حدود و انفتاح حدود و تخلیه سرب امنیت طرقات، اینها همه از مطالبی است که خب می‌شود روی این مسئله حساب کرد.

همین طور مسائل دیگر و جهات دیگر که هست احتمال خوف به طوری که در آن قضیه امسال که پیش آمد و احتمالی که در آن جا دادند این هم از مطالبی بود که می‌بایستی روی این قضیه بیشتر تأمل می‌شد و این‌ها چیزهایی است که باید راجع به آن اهل خبره نظر بدهند و حالا آنها یا حکم به جواز یا حکم به منع بدهند. طبعاً به حکم عقل و سیره عقلائییه هر دو جنبه یعنی حکم عقل که عند وجود خطاب من المولی، مکلف عقلاً موظف است برای ترتیب مقدمات موصله جهت انجام تکلیف در خارج این حکم، حکم عقل است و مکلف نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و توقع داشته باشد آن تکلیف خودش در خارج تنجز و تحقق خارجی پیدا بکند! تنجز یعنی تحقق خارجی پیدا بکند عقلاً این مسئله محکوم و باطل است و سیره عقلائییه هم در مسئله بر خلاف این مطلب است.

وقتی که مولا یک مطلبی را عرضه می‌دارد در همه امور خارجی، شما مشاهده می‌کنید که خود شخص خودش قیام به ترتیب مقدمات می‌کند و آن مقدمات را بر حسب فهم خودش تنظیم می‌کند برای رسیدن به آن مسئله، اگر نیاز به گرفتن پاسپورت باشد خوب می‌رود به دنبال پاسپورت فرض کنید که می‌گویند که این پاسپورت یک ماه کار دارد نمی‌گذارد همان یک هفته آخر که فرض کنید که آن حمله و کاروان می‌خواهد حرکت بکند این برود دنبال پاسپورت که دیگر فرصتی نیست و فوت وقت می‌شود و عقلاً او را بر این تفویت وقت مذمت می‌کنند، و نمی‌تواند بگوید من نمی‌دانستم! حتی بر این ندانستن هل لا تعلمت می‌آید چون در روز قیامت داریم هل لا عملت دارد می‌گوید من نمی‌دانستم هل لا تعلمت در این جا هست مسئله هل لا تعلمت اشاره به همین حکم عقل است.

حکم عقل برای این مسائلی که همین دیروز صحبت شد در این قضیه به همین جاها، واقعاً همه شکل پیدا می‌کند این مسائل اصولی این مسائل عقلی اینها چیزهایی نیست که فقط اختصاص به برهه دون برهه و یک موقعیت دون موقعیت داشته باشد آن چه را که تا به حال ما یاد گرفتیم و به ما آموختند در مبانی اصولی! این است که تا وقتی که حکم به دست نرسیده می‌توانی در بروی! به حکم برائت و به حکم اباحه و به حکم فرض کنید که رفع ما لایعلمون و امثال ذلک در هر جا که می‌بینید که خب تکلیفی نیامده است و مقام مقام اجمال است و مقام عدم بیان است خب در آن جا یک برائتی جاری کنید و نسبت به مسئله بگذرید!

ولی در مکتب تربیت و در مکتب تزکیه خلاف این را می‌گویند! می‌گویند باید خودت دنبال بروی! نباید بگویی که مقام مقام اجمال است و مقام تعارض نصوص و تناقض و تضاد در نصوص است و فلان و ..

یا این که مقام اجمال نص و فقدان نص و ابهام نص و از این مسائلی که خوب مرحوم آخوند، این‌ها را به اقسام تسعه این‌ها را آوردند و تقسیم کردند و فرمودند که در همه اینها حکم حکم برائت است و باید رد شد.

این تکلیف تکلیف شخصی است که می‌خواهد از تکلیف فرار کند! این قسم بحث و این قسم طرز مطلب راجع به افرادی است که می‌خواهند از زیر بار تکلیف مولا شانه خالی کنند! خوب بله در مقام اجمال نص مکلف که دیگر در این جا تقصیر ندارد مطلب به او نرسیده وقتی نرسیده باید برائت جاری کند مثل سایر موارد حالا دیگر نجس است تکلیف اضافه بر او باید مترتب بشود حکم طهارت و امثال ذلک باید بکنی یا در سایر موارد شبهات تکلیفیه که در همه آنها مثل مرحوم شیخ قائل به برائت در این موارد شدند!

ولی اگر یاد رفقا باشد در مقام احتیاط و در شبهات اجمالیه علم اجمالی ما در آن جا عرض کردیم بسیاری از این موارد، مورد، مورد احتیاط است! نه مورد، مورد برائت! بنده در مقام تکلیف نمی‌تواند خود را مجزا بداند وای واقعا چه چیزهایی می‌شنود! اصلا صوت می‌کشد! صوت می‌کشد! سرمان که اصلا چه طور به طور کلی باید این مسائل را در نظر گرفت. شارع در این جا دارد می‌گوید الحدود تدرء بالشبهات، قاعده کلی داده دست آدم آخر این بیان شارع که الحدود تدرء بالشبهات این چه دائره وسیعی دارد؟ چه قدر این مسئله مهم است! و مواردی را که در مورد اعراض و دماء! و دماء شارع این موارد را در نظر گرفته است که به مجرد احتمال، باید حفظ دماء بشود نسبت به آن فرد، باید این مسئله مورد توجه قرار بگیرد آن وقت در این جا کجا ما می‌توانیم خود را از زیر بار مسئولیت رها کنیم! و به مجرد فرض کنید که حکم برائت و حکم فرض کنید که به سایر مواردی که در اینجا خوب همه آمدند و بیان کردند.

موارد که شارع در آن جا خودش قائل به تسامح است خوب مشخص است در مسائل طهارات و نجاسات و امثال ذلک قائل به تسامح است. در مسائل دماء در مسائل فروج در مسائل اعراض و امثال ذلک کجا در آن جا شارع قائل به تسامح است! در آنجا اشد احتیاطات و اشد تحقیقات و اُلزم موارد وقوف را و توقفات را در آن جا شارع آمده [لحاظ کرده] تا وقتی که حکم مسلم باشد و از هر جهتی هیچ نوع احتمالی در آن جریان حکم و در تحقق موضوع وجود نداشته باشد خوب درست شد این کیفیت بیان حکم مسئله در اجراء اصول عملیه خود این در ظرف فرار از تکلیف این به اصطلاح جلوه می‌کند و الا فرض کنید که اگر این قضیه نباشد چگونه می‌تواند انسان این مسئله را ندیده بگیرد خیلی توجه کنید در این مسئله بسیار مسئله مسئله دقیقی است بسیار مسئله مسئله مهم است! وقتی که نگرش ما نسبت به مبانی کلامی نگرش عبد جاهل نسبت به مولا است که عبد جاهل و زنگی و زبون نفهم و هیچ نوع دارای ثقافه و تربیت نسبت به مولا هیچ انگیزه ندارد و هیچ علم و معرفت ندارد الا اطاعت خشبانه! اطاعت حدیدیه! اسمش را می‌گذاریم اطاعت حدیدیه! اطاعت چُندیّه! اطاعت چوبیّه! اطاعت فرض کنید که مسیّه و مفرغیّه! این نوع اطاعت! مولا بگوید انجام می‌دهم نکن، نکن

انجام بده بده! خب حدید هم همین است کوش می کند می رود، کوش می کند برمی گردد، کنترلش می کنند راهش را از این طرف می رود این نحوه اگر مبنای ما باشد خب بله! اگر این طور باشد ما دیگر همین مسائل را هم جاری می کنیم یک عملی مولا گفته انجام بده خیلی خب حالا این عمل چیست به ما چه! حقیقتش چیست به ما چه! مفهومش چیست به ما چه! چه اثراتی بر ما می گذارد به ما چه چه مراتبی برای ما می آورد به ما چه، فرض بکنید که از روی چه غرضی مولا گفته به ما چه، به ما چه، به ما چه راه بیاندازید آن طرف می شود ماچه ماچه ماچه این ها را فرض کنید که وقتی که عبد در مقام اطاعت از مولا این برداشت را دارد خیلی خب یک عملی را مولا گفته می داند بر این عمل یک بهشتی مترتب است و بهشت هم همین کیفیت حورالعین است و بر ترکش هم عقاب و دوزخ مترتب است همین مقدار، این اگر باشد خب بله دیگر وقتی که خبر رسید، حکم رسید تکلیف منجز شد آن در آن جا اقتضای تکلیف اتیان به مأمور به و تحقیق خارجی است وقتی که تکلیف در مقام اجمال بود حکم، حکم به برائت است فقط همین.

اما اگر ما آمدیم و گفتیم نه عبد به مصداق آیه شریفه باید به مقام ما خلقت الجن و الانس الایعبدون برسد الایعبدون الایعرفون برسد! کلام سید الشهداء را مدّ نظر قرار بدهیم که فرمود معرفة اهل کل زمان امامم الذی یجب علیهم طاعته کلام سیدالشهدا در این مقام معرفت امام شناسنامه ای نیست آن یزید بن معاویه هم امام حسین علیه السلام را می شناخت آن شمیری که دارد حضرت را شهید می کند آن هم امام حسین علیه السلام را می شناخت که آن پدرش کیست و مادرش کیست و جدش کیست این معرفت معرفت آبدوغ خیاری است معرفت شناسنامه ای است که همه می دانند این که حضرت فرمودند که معرفت اهل کل زمان امامم امام را بشناسند یعنی چه؟! یعنی به ولایت بشناسند به نور ولایت بشناسند! به حقیقت ولایت بشناسند به واسطیت ولایت بین المبدأ و الخلق بشناسند! به تسلط و هیمنه و سیطرة ولایت در همه شؤون و امور عبد، بشناسند به تجلی نور ذات در این مجرای ولایت، امام را بشناسند مگر این کشک است عزیز من! این کجا آن کجا این که می گویند بعضی از بزرگان مرحوم آقا محمدعلی کاظمی می فرمود عبد در مقام عبودیت فقط باید عبادت کند کاری ندارد به این که مولا که باشد! آن قسم اول است آن عبادت عبادت چدنیّه است آن عبادت عبادت چویّه است آن عبادت مفرغیّت و مسیّت است آن عبادت عبادت است و الا آن عبادتی که می گوید لم أعبد ربّا لم أره همین است جناب حاج محمدعلی! جناب کاظمی و کسانی که به دنبال او هستند و آن مسلک را دارند و او را ترویج می کنند آن عبادتی که فرض کنید که تیر از پا درآوردند و نفهمید همین است! به به، آن عبادتی که موسی بن جعفر علیه السلام صبح سر به سجده می گذارد و ظهر از سجده برمی دارد همین است شما هم همین کارها را کردید؟! یا او بیکار بود در زندان این نحوه عبادت می کرد هان؟! آن همین را می فهمید همین که شما می فهمی! اگر می فهمید دیگر صبح تا ظهر سجده کردن ندارد! آن چه حالی برای او داشت که

این نحوه سجده می کرد آن چه حالی برای او داشت که شب در نخلستان‌ها می افتاد و ابودرداء می گفت که می آمدم می دیدم این چه بوده قضیه؟ نه نسبت به ائمه اصحاب ائمه حالا آنها ائمه هستند نه بابا اصحاب ائمه حبیب بن مظاهر وقتی که در کوفه بود حالاتش را نمی دانید بروید مطالعه کنید ببینید این حبیب که بوده؟ قبل از عاشورا که بوده؟ مسلم به عوسجه که بوده؟ سلمان که بوده؟ سلمان که ده درجه ایمان را طی کرد همین بود؟ وظیفه عبد فقط عبودیت است! نباید کاری داشته باشد به مولا! حالا هر کسی می خواهد باشد! سلمان هم همین جور بود تا این که به این مقام رسید؟ مقداد هم همین جور بود تا این که به مقام رسید؟ عمار هم همین طور بود که به این مقام رسید؟ که حضرت فرمودند عمار مع الحق حیث ما دام این بود؟! عمار هم به همین جا رسید یا عمار مثل پرده بین دو چشم من است معنایش این مقام از معرفت است عبد فقط باید بداند عبادت کند! تمام شد و رفت.

چرا ما باید چشم خودمان را ببندیم بر حقایق چرا مراتبی را که این مراتب وجود خارجی دارند ما می آییم انکار می کنیم چرا آخر چرا باید این طور باشد این خیلی باعث تأسف است که واقعا مسائل ما و مبانی ما و مبانی پایه‌ای ما باید جوری شکل بگیرد که آن بنایی که بر این مبانی گذاشته بشود همین بناها باشد! چرا باید این طور باشد چرا نباید مبانی ما مبانی تربیتی و تزکیه باشد چرا نباید اصول ما بر اساس تکلیف تربیت و تزکیه و رسیدن به مقامات توحید باید پایه گذاری بشود! و از آن دیدگاه، مبانی آن اصول ریخته بشود چرا؟ خوب باید به این مسائل رسید دیگر خوب این مسائل مسائلی است که از پای منقل این مطالب نیامده! این‌ها چیزهایی است که ائمه فرمودند همین ائمه، ائمه فرمودند سلمان بحر لاینزف فرمودند؟ این را بنده طهرانی گفتم یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده؟ این را امام صادق علیه السلام فرمودند راجع به سلمان یا بنده گفتم؟ این را امام صادق علیه السلام راجع به فرض بکنید که جابر بن یزید جعفری فرمودند یا بنده گفتم؟ کدام یک از این دو تا است؟ امام صادق علیه السلام امام است لاینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی آن امام صادق علیه السلام است خوب این که این بحر لاینزف لا عمق که راجع به جابر است راجع به محمد بن مسلم است راجع به سلمان هست راجع به کمیل است راجع به میثم، راجع به میثم است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند یک مردی را یا علی نصیب تو می کند رفیق تو می گرداند که عالم به اسرار خواهد بود تا روز قیامت این کلامی است که پیغمبر راجع به میثم فرمودند. خوب این میثم امام بود یا اصحاب امام بود؟ کدام یک از این‌ها بودند اینها امام بودند حبیب بن مظاهر امام بود یا نه، شیعه بود! اصحاب امام بود خوب تکلیف چیست ما باید کدام یک از دو طرف را بگیریم؟ این همه مردم این جوری هستند پس ما باید پایه را بر اساس اوهام مردم بگذاریم، خوب اکثرهم لایعلمون یا باید پایه بر اساس حق بگذاریم هر کسی می خواهد بسم الله.

پایه و اساس باید بر چه اساسی باشد این مسئله مسئله خیلی مهمی است که از آن غفلت شده باید به

این مسئله رسیدگی شود اگر عبدی در مقام عبودیت به دنبال تزکیه خودش باشد آن وقت دیگر نمی گوید: برائت برائت برائت برائت دیگر نمی گوید هل لا تعلمت را در این جا مطرح می کند به جای اجرای برائت و امثال ذلک در هزار موردی که نباید در آن جا اصل برائت و این ها جاری کرد! توقف و احتیاط را ... ما روایاتی که در احتیاط داریم این روایات از نظر حجیت کمتر از روایات برائت و اباحه این ها نیست، روایات احتیاط قف عند الشبهه و ان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات امام صادق علیه السلام برای که گفته؟ برای که گفته و برای کی فرموده؟! برای همین موارد فرموده دیگر برای حفظ دماء فرموده امام صادق قف عند الشبهه، که بیخود یک نفر کشته نشود بیخود یکی آبروریزی نشود بیخود عرض یکی برده نشود، بیخود.... مسائلی امام صادق علیه السلام که می فرماید قف عند الشبهه و فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات این مسئله باید به عنوان اصل اصولی در امور اجتماعی ما مورد توجه قرار بگیرد! پس برای که این ها را گفته؟ من در آوردم اینها که در کافی است! من گفتم یا نه، دیگر مسائل و مطالب دیگر خب آن دیگر حال و هوای خودش را دارد حساب خودش را دارد امام این را فرموده امام این جور صحبت نکرده امام این قسم مسئله نگفته!

مطلب در این جا زیاد است اگر من بخواهم بروم در این مطلب موارد را بخواهم نقل بکنم واقعاً غیر از حسرت و تأسف چیزی عائد ما نخواهد شد درست، اگر عبد در مقام عبودیت به دنبال این قضیه باشد که این عملی را که مولا می گوید بر اساس یک مصلحت نفسیه است عملی را که مولا می گوید بر اساس تقریب نفس است این عملی را که مولا می گوید بر اساس تجرید نفس است این عملی که مولا می گوید بر اساس تلطیف نفس است دیگر می آید برائت جاری کند؟! دیگر می آید بگوید به من چه مربوط است؟ دیگر می آید فرض کنید که در آن جا که مقام اجمال و تناقض و تعارض و اینها را بیاورد مطرح کند؟! یا نه می رود در به در دنبال تکلیف می گردد؟ در به در کتابها را می گردد که چه کار کنم؟ نمی آید بنشینید بگوید که فرض کنید برائت! خب نمی دانم دیگر اجمال است دیگر مطلب شبهه تکلیفیه است خب نیامده تکلیف نیامده شبهات تکلیفیه است در شبهات تکلیفیه هم خب باید برائت جاری کرد دیگر!

این شبهات تکلیفیه کجا و در چه موقع... این مسئله مسئله فهم است که بر این اساس این جا است که ما باید ملاحظه کنیم و ببینیم وقتی که مولا حکمی را القاء می کند عقل به هل لا تعلمت تمسک می کند باید بروی حدودش را در بیاوری پایت را روی آن پایت نیاندازی دستت را روی دستت نگذاری لنگت را دراز نکنی نگیری بخواهی بروی تحقیق کنی تفحص کنی این مطلبی را که مولا فرموده حدودش چیست مقدماتش چیست کیفیت تحقیق و تکوین خارجیّه او به چه کیفیت است اینها را همه را در بیاوری به میزان وسع و به میزان سعه فحوص وقتی که به یک موضوع رسیدی عمل می کنی آن جا هم که شک می کنی احتیاط باید کنی باید احتیاط

بکنی هر دو را انجام بدهی احتیاط نه از باب وسواسی که خب خیلی‌ها مبتلا هستند که آن اصلا خودش غلط است، نه، احتیاط از باب انجام دادن تکلیف که این تکلیف الان باید انجام بگیرد! چه طور موقع دارو خوردن و سردرد گرفتن و روده درد گرفتن حضرتعالی احتیاط می‌کنید دو تا دارو می‌خوری نمی‌گویی که یکی را بخورم آن یکی دیگر را براثت جاری می‌کنم دیگر خب در مقام تخییر است. اما موقع نماز که شد نه یکی را بخوان بس است دیگر آن یکی را براثت جاری می‌کنم انشاءالله رو به قبله است چه شد؟ این آن است آن فکر اول و مبنای اول می‌گوید و لاش کن یکی را خواندی بالاخره یا این طرف هستی یا آن طرف هستی آن فکر دوم و طرز فکر دوم که از این نماز اثری باید مترتب بشود بعد از آن تحقیقات و فحوص‌ها و این‌ها آن می‌گوید دو بار بخوانی سه بار باید بخوانی چهار بار باید بخوانی ده بار بخوانی بیست بار بخوانی هر چه حالا اینها دیگر چیزهایی است که حالا من دارم اضافه می‌کنم باید به آن مرتبه‌ای که احساس کنی حالا دیگر مولا از تو راضی شد. نه رضایت را تحمیل کردی به او هان یک وقت ما رضایت را به او تحمیل می‌کنیم که خب نگفتی دیگر من هم که این جا نمی‌دانم قبله فلش نزده همه می‌آیند آسمان را ببینند خب بخوان برو نه، این نشد یک وقتی نه می‌خواهی رضایت را به دست بیاوری آنی را که گفته البته خب موارد فرق می‌کند در بعضی‌ها شرع قائل به تسامح است در بعضی‌ها نه در آن موارد باید بروی تحقیق بکنی فحوص بکنی آن رضایت را به دست بیاوری مثل مواردی که انسان در مسائل اجتماعی و این‌ها می‌بیند قضاوتی که می‌خواهد بین دو نفر بکند فرض کنید که یکی می‌آید پیش آدم شروع می‌کند گریه کردن فلان آدم دلش می‌سوزد شروع می‌کند ... بابا صبر کن این گریه کرده خب خیلی گریه کرده بگذار او هم بیاید آن هم حرفش را بزند فلان بنشین باز اکتفا نکن بلند شو برو عمه او را ببین برو پدر و مادرش را ببین برو همسایه او را ببین همه را وقتی که من حیث المجموع دیدی برای تو یک اطمینانی نسبت به موضوع پیدا شد آن موقع باید انجام داد این حکم عقل است! سیره عقلائی خب همین است! حکم عقل این اقتضاء را می‌کند.

روی این جهت این مسئله خب بله وقتی مولا حکم می‌کند به وجوب حج یا فرض کنید که به وجوب صوم یا به وجوب صلاه آیا من می‌توانم عملا کاری انجام بدهم که فردا روزه نتوانم بگیرم! اختیار روزه سلب بشود می‌توانم این کار را انجام بدهم یا نه؟ مثلا فرض کنید که می‌دانم اگر امروز که قاعدتا باید شش ساعت کار کنم می‌گویم نه امروز چهار ساعت دیگر هم کار می‌کنم فرض کنید که می‌شود ده ساعت یک پولی به دست می‌آوریم عیب ندارد حالا بیشتر است ولی قطعا می‌دانم این چهار ساعتی که کار می‌کنم روی اعصابم اثر می‌گذارد سردرد خواهم گرفت مریض می‌شوم فردا از گرفتن روزه ماه رمضان می‌افتم! این چهار ساعت کردن جایز است یا نه، فکرش را کردید؟ جایز نیست! نظر مجتهدین و فقها را بنده نمی‌دانم این چهار ساعت موجب می‌شود که تکلیفی که فردا می‌دانم شارع مرا به حسب جری نمی‌توانم بگویم تکلیف نیامده آمده الان

تکلیف آمده تکلیف به اول ماه رمضان آمد از اول ماه رمضان یک تکلیف کلی آمد که هر فرد فرد از ایام شهر به عنوان وجوب استقلالی من ناحیه و به عنوان وجوب ارتباطی من ناحیه اخری این در این جا برای خودش حکم به تکلیف می آید.

وقتی که می گوید ماه رمضان را روزه بگیر یعنی این سی روز کتب علیکم الصیام یعنی این سی روز این سی روز را باید روزه بگیرد نه کتب علیکم صیام اول یوم من شهر رمضان این جوری که نشده شب که می شود کتب علیکم الصیام الثانی شهر رمضان نه این جوری نیست، از اول امر آمد کتب علیکم الصیام این کتب علیکم الصیام با کتب علیکم الیوم الاول خیلی فرق می کند زمین تا آسمان خیلی تفاوت دارد! کتب علیکم یوم اول یعنی هیچ ارتباطی یوم ثانی به تو ندارد صبر کن بنشین تا شب شب را وقت داری نه تا همان یک دقیقه به اذان صبح مانده صبر کن هیچ نه تکلیفی هر کاری دلت می خواهد بکن هر شیطونی که به نظرت می رسد انجام بده یک دفعه یک دقیقه مانده جبرئیل آمده کتب علیکم یوم الثانی این یک مسئله است نه یک مسئله این است که از آن اول روز آخر شعبان که می شود یک ماه باید روزه بگیرد اما این یک ماه دفعتا واحده محقق نمی شود کل یوم له تکلیف خاص بالنسبة له ولی من حیث المجموع یک واجب ارتباطی نه استقلالی، یک واجب ارتباطی در این جا وجود نسبت به چیز دارد آن وقت آیا شما قبل از ماه رمضان یک کاری انجام بدهید یک دفعه از پانزده ماه رمضان به بعد مریض بشوید؟! این نمی توانید دیگر روزه بگیرید .

اللهم صل علی محمد و آل محمد